

مدت: ۳۰ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَأُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنَّا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

می فرمایند که مثل این که دیروز فراموش کردیم چند سطر را، حالا هفت هشت ده سطرى هم هست نخواندیم، البته مطالبش را عرض کردیم حالا اگر آقایان مایل هستند که مال آن‌ها را هم بخوانیم امروز.

«و أما الشواهد و التنبیہات التى ذُكرت لتلك النظرية فهى غير تامة بالاستناد إلى ما أشرنا إليه فى الجواب عن إشكالات نظرية الوكالة و نظرية الولاية» بله برای این نظریه‌ی رکنیت و این که در ساختار شخص اعتباری بگوئیم که مدیران و رؤسا و امثال ذلك تعبیه شدند در خود ساختار، برای این خب شواهد و قرائنی ذکر کردند که این شواهد و قرائن شهادت می‌دهد به این که این نظریه بهتر از نظریه وکالت است یا نظریه‌ی ولایت است که اولین امر این بود که این کارهایی که ممثل می‌آید انجام می‌دهد این‌ها را نسبت می‌دهند به خود شخص اعتباری، می‌گویند بانک به ما قرض داد یا بانک به ما فروخت، با این که مدیرعامل این کار را کرده. این با نظریه‌ی وکالت بیشتر سازگار است یا ولایت بیشتر سازگار است یا نظریه‌ی اخیر که همین نظریه‌ی جهاز و رکنیت باشد؟ خب کار وکیل را به موکل نسبت دادن، کار ولی را به مولی علیه نسبت دادن این مشکل است، بعضی‌ها حتی منکر هستند مثل حضرت امام می‌گویند کار وکیل به موکل نسبت داده نمی‌شود، کار ولی به مولی علیه نسبت داده نمی‌شود، پدرش رفته یک فرزند صغیری پدرش رفته اموال او را فروخته یا اجاره داده نمی‌گویند این بچه این کار را کرد، می‌گویند پدرش کرده، ولی‌اش کرده. وکیل هم می‌گویند کی این خانه

را فروخت؟ می‌گوید وکیلش رفت فروخت. به خودش نسبت نمی‌دهند و حال این‌که این‌جا می‌بینیم به خود شخص اعتباری نسبت می‌دهند. این با کدام نظریه بیشتر سازگار است؟ با این اخیر، وقتی شما مدیر را جزء ساختار قرار دادید یعنی توی خود شخص اعتباری فرض کردید که این مدیر وجود دارد همین شخص مدیر، بنابراین وقتی او رفته فروخته درست است به شخص اعتباری نسبت دادیم چون خودش اصلاً جزء ساختار است به او خودش نسبت می‌دهیم. بنابراین این شاهد اول بود، شاهد دوم که آن‌جا ذکر شد «عدم تحدید صلاحیات المدرا فی مقابل الشخص الثالث» این نظریه که می‌گفتیم مدیران در مقابل شخص ثالث محدود نیست صلاحیات‌شان به این معنا که اگر مدیر آمد رفت یک برخلاف آن‌چه که در اساسنامه هست، برخلاف آن‌چه که برایش تعیین شده، حالا رفت یک قرضی را داد، مثلاً گفتند آقا بیش از صد میلیون مثلاً قرض نده، رفت داد، به مثلاً فرض کنید که به فلان افراد قرض نده رفت داد حالا، این‌جا در شخصیت‌های اعتباری گفتند در این موارد ما می‌گوییم که این قرض درست است این معامله درست است منتها یقه‌ی این را می‌گیرند مؤاخذه می‌کنند که چرا این کار را کردی؟ اما نمی‌گویند آن کارهایی که انجام دادی باطل است نادرست است و حال این‌که در وکیل اگر خلاف ما وکل فیه انجام بدهیم باطل است، ولی اگر ولی بیاید خلاف مصلحت مولی علیه بیاید این کار را بکند مثلاً مولی علیه یک زمینی دارد این بر صلاح مولی علیه این فرزند این است که این زمین برایش باشد بعداً که بالغ شد رشد کرد این زمین باشد خانه درست کند چه کند سرمایه‌ای برایش باشد، این را الان می‌رود می‌فروشد این‌ها را و تبدیلیش می‌کند مثلاً به یک چیزی که خیلی رشد ندارد و این‌ها، خب این باطل است این معامله، چون شارع محدود فرموده، فرموده در این صورت و الا کار باطلی است فضولی است. اما در مورد ما می‌بینیم در مورد مدیران و ممثلین شخص اعتباری این جور نیست، خب این با کدام جور درمی‌آید؟ با ولایت جور در نمی‌آید که، با وکالت که جور در نمی‌آید این، ولی با این جور درمی‌آید که این جزء ساختار است خودش است، کسی خودش که لازم نیست مصلحت خودش، اگر مصلحت خودش را مراعات نکرد باطل باشد که. و پس بنابراین بله ممکن است سرزنش بشود که چرا چنین کاری را کردی؟ عقل نداری؟ برای آینده‌ات توجه به آینده‌ات نمی‌کنی؟ بله سرزنش ممکن است بکنند ولی نمی‌گویند معامله باطل است، او بالاخره خودش انجام داده. حتی به قول بعضی فقهاء اگر سفیهانه هم باشد

باطل نیست، معامله‌ی سفیه باطل است اما اگر عاقلی که سفهانه معامله می‌کند باز هم درست است معامله‌اش. خب پس بنابراین این مطلب دوم هم که ما از یک طرف می‌بینیم که می‌گویند مدراء نسبتش به ثالث، فرد ثالث یعنی ثالث که می‌گوییم یکی شخص اعتباری است، مدیر، این دوتا، بیرون از این می‌شود شخص ثالث. خب پس این هم باز با این نظریه‌ی ثالث بیشتر سازگاری دارد. مسأله‌ی دیگری که باز با این سازگاری دارد این است که این مطلبی که در بعضی از مواد قانون تجارت گفته شده است که گفتند بعد از این که مدیر و تشریفات قانونی و کذا و کذا و کذا انجام شد شخص اعتباری تحقق پیدا می‌کند، این حرف با وکالت سازگار نیست، چرا؟ برای این که وکیل باید چی باشد؟ موکل باشد تا وکیل درست بشود، چطور می‌شود با وکیل بیاید کار درست بشود؟ وکالت یعنی موکلی وجود دارد به او وکالت می‌دهد، مولی علیهی وجود دارد این می‌شود ولیّ او، اما با هم موجود بشوند چه معنا دارد؟ اما اگر این نظریه‌ی ثالثه را بگوییم هیچ اشکالی ندارد، این جزء ساختار است دیگر، وقتی این ساختار می‌گوید این هم بوده با همدیگر حالا تازه آن شخص اعتباری درست می‌شود. بنابراین این سه مطلب شاهد گرفته شده در کلمات مثلاً بعضی حقوقدان‌ها به این که نظریه‌ی ثالثه نظریه‌ی درست و تمامی است. حال این به «و اما الشواهد» می‌خواهد بگوید این شواهدی که شما اقامه کردی این‌ها خیلی به درد استناد نمی‌خورد چرا؟ برای این که همه‌ی این اشکالات در مورد وکالت بود ما آن جا جواب دادیم، در مورد ولایت بود ما آن جا جواب دادیم، بنابراین چون این‌ها سازگاری با وکالت و ولایت و قیمومیت هم دارند و قابل اجتماع با آن‌ها هستند پس نمی‌تواند شاهد باشد بر تعیین نظریه‌ی ثالثه، چون با آن‌ها هم قابل اجتماع هست ولو این که با نظریه‌ی ثالثه هماهنگ‌تر است درست است با نظریه‌ی ثالثه هماهنگ‌تر هست اما این جور نیست که با آن نظریات دیگر قابل اجتماع نباشد تا بخواهد شاهد بر این باشد. این حرفی است که در این جا زده می‌شود «و اما الشواهد» ...

س: ...

ج: «اما الشواهد» را آقای شیرمرد من به خبر ثقه اعتماد کردم آقای شیرمرد می‌فرمایند که و از اما الشواهد
نخواندید

س: ...

ج: پس بینه قائم شد علاوه بر خبر ثقه، چند نفر شاهد دارم؟ خیلی خوب.

«و أما الشواهد و التنبیها»ی که ذکر شده است برای این نظریه‌ی ثالثه که نظریه‌ی جهاز و رکنیت باشد «فهی غیر تامه» این تمام نیست، چرا تمام نیست؟ بخاطر استناد جستن به مطالبی که ما اشاره کردیم به آن‌ها در جواب از اشکالات نظریه‌ی وکالت و نظریه‌ی ولایت که آن‌جا این اشکالات وارد شده بود ما جواب دادیم. «لأنه قد اتضحت أن من الممكن مع قبول إحدى النظريتين الالتزام بصحة إسناد أعمال المدراء إلى الشخص الاعتباری» چون متضح شده واضح و آشکار شد که ممکن است با قبول یکی از دو نظریه که وکالت و ولایت باشد التزام به صحت اسناد کارهای مدیران به خود شخص اعتباری، پس بنابراین آن هم می‌توانیم بپذیریم نسبت هم بدهیم لازم نیست که بگوییم نسبت فقط روی نظریه‌ی ثالثه درست می‌شود. «و سعة صلاحياتهم» و می‌توانیم بگوییم که صلاحیات‌شان هم سعه و گسترش دارد، فقط دایره مدار این‌که آن مصالح و فلان و این‌ها را می‌شود توسعه داد به بیاناتی که آن‌جا گفته شد «و كذلك توضیح مسؤولية الشخص الاعتباری فی مقابل أولئك» و همچنین توضیحی که داده شد برای مسئولیت شخص اعتباری در مقابل شخص ثالث و همچنین در مقابل خود آن شخص اعتباری. «و عدم تشكل الشخص الاعتباری من دون انتخاب المدراء» و همچنین عدم تشکل شخص اعتباری بدون اعتبار مدراء این را هم چکار کردیم؟ توضیح دادیم و بیان کردیم که این هم ممکن است و این‌که شما می‌گویید که وکیل نمی‌تواند باشد تا موکل نباشد، ولی نمی‌تواند باشد تا مولی علیه نباشد گفتیم که درست است اما این ترتب زمانی را اقتضاء نمی‌کند ترتب ذاتی و رتبی را اقتضاء می‌کند. همان‌طور که مثال می‌زدیم می‌گفتیم دو تحقق دو توقف دارد بر یک، اما معنایش این نیست که اول یک باید در عالم خارج تحقق پیدا کند بعد دو، با هم می‌تواند تحقق پیدا کند، وحدت زمانی داشته باشد اما البته معلوم است که این یک بر دو مقدم است رتبتاً، به این معنا که اگر آن یک نبود دو تحقق نمی‌توانست پیدا کند، اما زماناً این‌جور نیست که مقدم، حالا این‌جا هم همین‌جور است، این‌جا می‌گوییم آن امر سوم این‌جا هم همین‌جور می‌گوییم. پس بنابراین همه‌ی این‌ها را جواب دادیم. در مورد وکیل و ولی و این‌ها هم گفتیم که آن‌جا راه‌هایی که نشان دادیم. البته این را قبول داریم «رغم أن هذه الأمور تبدو أكثر مسوغة بالاستناد إلى هذه النظرية الثالثة» آن‌ها را جواب دادیم پاسخ دادیم و توضیح دادیم البته

رغم این که این امور ثلاثه اینها «تظهر أكثر مسوغة بالاستناد إلى هذه النظرية الثالثة» اینها ظاهر می شوند در حالی که از باب تجویز، برای تجویز کردن استناد به این نظریه ی ثالثه این ظهور بیشتری دارند، تناسب بیشتری دارند. خب آنها یک مقداری تکلف داشت وقتی می خواستیم جواب بدهیم، اما نسبت به این چیز سوم تکلف هم ندارد، آسان تر است این فرض این امور. «بالاستناد إلى هذه النظرية الثالثة، ولهذا فهي مرجحة على ذینک الرأیین». و به خاطر همین که این امور «تبدو أكثر مسوغة بالاستناد» به آن نظریه ثالثه، فهی این نظریه ثالثه ترجیح داده می شود بر آن دو رأی که رأی وکالت و ولایت باشد. ترجیح داده می شود اما تعین نه. «لکن مع ذلك، فإنَّ تصوّر الممثل الذي هو شخص طبيعي على أنه عضو أو جسم أو حتى جزء من الشخص الاعتباري الذي يمتلك وجوداً اعتبارياً بعيداً عن الذهن العرفي والعقائى»، خب تا این جا آمدیم گفتیم چی؟ آمدیم گفتیم این شواهد ثلاثه با نظریه ثالثه هماهنگ تر است، اکثر مسوغاً هست، این ترجیح پیدا می کند. اما در کنار این ترجیح یک مبعدی وجود دارد. مبعدهش چیه؟ مبعدهش این است که یکی آدم جزء یک امر اعتباری است. موجود حقیقی، آدم جزء امر اعتباری است. بگوییم بانک که یک امر فرضی و اعتباری است یکی از اجزاء آن کیه؟ مدیرعامل است. یک آدم است. این توی ذهن عرف عقائی قبولش مشکل است. تأبی؟ دارند از این که، این چه جور می شود یک امر اعتباری فرضی باشد؟ پس آن ثلاثه چون هماهنگ تر است باعث ترجیح آن می شود. ولی از این طرف که نگاه می کنیم این یک قدری مستبعد عرفی است که بخواهیم این مطلب ثالثه را بگوییم. «لکن مع ذلك» یعنی علاوه بر آن مرجح بودن به خاطر آن شواهد ثلاثه «فإنَّ تصوّر الممثل» تصور نمودن ممثلی که یک شخص طبیعی و حقیقی است این را تصور کنیم «على أنه عضو» بنابراین که این یک عضوی از اعضاء آن شخص اعتباری است. یا جسم او است. یا حتی نگوییم جسم او است. «حتى جزء من الشخص الاعتباري» این جزئی از شخص اعتباری است. نه به این جوری که فرض کنیم برای آن شخص اعتباری یک جسمی یا یک عضوی که دست مثلاً بگوییم این دستش هست یا مغزش هست یا قلبش است. اینها را هم نگوییم. «الذی يمتلك وجوداً اعتبارياً» آن شخص اعتباری ای که فقط یک وجود اعتباری را در اختیار دارد. این مطلب «بعيد عن الذهن العرفي والعقائى كما أن ذلك يتنافى مع فلسفة تشكيل الشخص الاعتباري التي تنص على ابتعاد الأشخاص الطبيعيين عن مسؤوليات الشخص

الاعتباری»، یک مبعد دیگری که وجود دارد برای این که این نظریه ثالثه را بعید می کند قبولش این است که در همان اوائل بحث شخص اعتباری آن جا وقتی بحث می کردیم از این که چرا بشر رفته سراغ ایجاد اشخاص اعتباری؟ آن جا گفته می شد فلسفه اش این است که خواستند بسیاری از مسئولیت ها را از شانه شخص اعتباری بردارند. مثلاً مؤسسين می آیند یک شرکت درست می کنند. خب اگر خودشان شرکت فقهی باشد آن که در فقه می گوئیم شرکت فقهی باشد یعنی شخص اعتباری درست نمی شود. این افراد شریک شدند با همدیگه. سرمایه هایی را روی هم گذاشتند دارند یک معاملاتی می کنند. این ها اگر قرض گرفتند، قرض دادند، نسبه فروختند، نسبه خریدند، چه، بعد ورشکست شدند. همه ی این ها گرفتار هستند. این ها گرفتار هستند. چون خودشان این معامله را انجام دادند. باید سرمایه های شان ولو سرمایه هایی که توی این کار نیاوردند. خانه دارد، چی دارد، فلان، غیر از مستثنیات دین این ها باید پرداخت بشود به غرماء، به طلبکارها. گفتند ما بیایم یک کاری بکنیم که اگر چنین چیزهایی پیش آمد دامن ما محفوظ بماند. آمدند شرکت درست کردند. گفتند شرکت خودش یک شخص مستقل است. این اموال مال آن جا است. اگر ورشکست شد شرکت ورشکست شده. به ما مؤسسين ربطی ندارد. به ما مجمع عمومی ربط ندارد. به ما سهامداران ربط ندارد. پس فلسفه این که بشر رفته سراغ ایجاد شخص اعتباری و مثل شرکت ها، بانک ها و چه و چه و چه، این است که او بشود یک چیز مستقل از انسان ها، این امور دیگه به گردن آدم ها نیاید. حالا که شما دارید مدیرعامل را می خواهید این نظریه ثالث خودش را بکنید جزء شخص اعتباری، با آن فلسفه اش جور در نمی آید. می گویند آقا، خودت جزء اش هستی دیگه. پس این با این جور در می آید که ما بگوئیم مدیرعامل یک کارگر آن جا است. یک پرسنل آن جا است، یک کارمند آن جا است، به او ربطی ندارد. و بانک جدای از این است. اما اگر آمدی این را کردی داخل در خود ساختار، می گویند خب بابا خودت؛ شخص اعتباری خودت هستی دیگه. یعنی جزء آن شخص اعتباری هستی. بنابراین باید اموالی اگر داری الان ورشکست شدی، خب از اموال دیگر به بدهکاران، به طلبکاران، به کسانی که خسارت دیدند، فلان، باید بدهی. اما اگر جدا کردی خب جدا ربطی ندارد. مثل یک شخصی است، یک تاجری است که ورشکست شده، نمی روند یقه کارمندايش را، عمه ها و کسان و نوکرهايش و این ها را بگیرند بگویند که ... به ما چه ربطی دارد؟ پس علی رغم این که آن

سه تا شاهد با این نظریه هماهنگ تر است اما یک، اما مبعدهاتی دارد این نظریه. یک: این که آدم جزء شخص اعتباری باشد. این خودش اصلاً مبعده است در نظر عرف. دو: با فلسفه اش سازگار نیست. «کما أن ذلك» ذلک یعنی چی؟ یعنی تصور این که ممثل جزء باشد و این شخص اعتباری باشد این تنافی دارد با فلسفه و حکمت تشکیل شخص اعتباری که «تنص علی ابتعاد الأشخاص الطبيعيين عن مسؤوليات الشخص الاعتباری». که این فلسفه تصریح می کند بر دور بودن اشخاص طبیعی که انسانها باشند از مسئولیت های شخص اعتباری. این در چه صورتی جور در می آید؟ که جزءش نباشد. اگر جزءش بود که خب باید مسئولیتی داشته باشد. «وَأما أن يكون عضواً أو جزءاً من الشخص الاعتباری دون أن يكون مسؤولاً لکی يكون منسجماً مع فلسفة تشکله، فهو أمر غریب حقاً». حالا یک کسی بیاید بگوید نه، ما این جوری می گوئیم. می گوئیم جزء هست ولی مسئولیت ندارد. این جزء آن هست مسئولیت ندارد. می گوید این خیلی غریب است. می گوید خب آقا، اگر جزءش است خودش است دیگه. پس چه طور می گوئید مسئولیت ندارد؟ خودش است دیگه. و اما این که عضو باشد، جزء باشد، عضو و جزء از شخص اعتباری باشد بدون این که مسئول باشد تا این که این جزء منسجم باشد تا این که بدون این که مسئول باشد. تا این که در اثر عدم مسئولیت منسجم و هماهنگ باشد. با فلسفه تشکلی شخص اعتباری، این خودش یک امر غریبی است حقاً. واقعاً خیلی دیگه غریب است از نظر عرفی. یک حرف زوری در نظر عرف حساب می شود. می گوید خودش است. جزءش است. ولی مسئولیت ندارد. بله، اگر بگوئیم بیرون است ربطی به او ندارد. خب این قبول است. «والخلاصة ان کلاً من النظریات الثلاث معقولة، ثبوتاً»، هم ولایت هم وکالت هم این نظریه ثالثه از نظر ... معقول هست. یعنی ما برهانی بر این که اینها باطل است، نمی شود نداریم. معقول است. «لکن لا یمكن الالتزام بأی منها بشکل قاطع من الناحية الإثباتية». اما التزام به هر یک آنها به شکل قاطع و قطعی و مسلّم از ناحیه ادله اثباتی نمی توانیم. یعنی از نظر مقام اثبات یک دلیل قاطعی که استناد به آن دلیل کنیم بگوئیم حتماً نظریه وکالت درست است. حتماً نظریه ولایت درست است. یا حتی نظریه سومی درست است نداریم. بله، اینها بحث ثبوتی است. هر دو تایش ممکن است اما از نظر اثباتی نه. و شاید هم کشورها و منطقه های مختلف و اینها مختلف باشد. مثلاً توی آمریکا ممکن است مثلاً آنجا همین نظریه سوم رائج باشد بین

حقوقدان‌های آن‌جا. توی فرانسه ممکن است یک‌جور دیگه باشد. توی آلمان ممکن است یک‌جور دیگه باشد. اما این‌که بخواهیم دلیلی اقامه کنیم که مطلقاً به این شکل است، به کدام یکی از این اشکال‌ثلاثه هست این نداریم. خب این باک عدل آن چیزی بود که در صفحه حالا به این چاپ جدید صفحه ۱۳۷ الف آن‌جا بود. ب این‌جا هست. آن عدل آن الفی است که در آن صفحه بیان شد. خب یک چند خط هم مانده که این‌جا هم بخوانیم. تحریر محل النزاع که بعد ان شاءالله از فردا وارد الفصل الاول بشویم.

«تحریر محل النزاع» این‌که ظاهراً تا این‌جا خواندیم دیگه دیروز. «و بعد هذه المقدمات ندخل فی بحث احکام الشخص الاعتباری». بعد از این‌که این مقدماتی که تعریف شخص اعتباری بود و رابطه‌ی مدیران و ممثلین با شخص اعتباری را بحث کردیم که چه رابطه‌ای این‌ها دارند فلسفه وجود شخص اعتباری این‌ها را بحث کردیم. حالا داخل می‌شویم در بحث احکام شخص اعتباری. «و لأن البحث عن الأحكام التکلیفیه والوضعیة المتعلقة بالمعاملات بالمعنی الأعم کوجوب الأمر بالمعروف و و مرتبط بالأدلة الواردة فی الأبواب الخاصة فی الفقه کالأدلة الواردة فی باب الخمس والزکاة، ووظائف الحاكم والوالی ولا تنضبط تحت قاعدة کلیة، فإننا نحیل البحث عن هذه الأحکام إلى أبوابها المناسبة فی الفقه». محل نزاع را می‌خواهند توضیح بدهند که ما در آینده در چه مباحثی بحث خواهیم کرد؟ می‌فرمایند که ما یک معاملات بالمعنی الاعم داریم. یک معاملات بالمعنی الأخص داریم. معاملات بالمعنی الاعم مثل امر به معروف، نهی از منکر، وجوب زکات، وجوب خمس و ما شاکل ذلک. خب این‌ها هم بحث دارد. که آیا مثلاً بانک اگر کشاورزی کرد و به حد نصاب رسید گندم‌هایی که کاشته. باید زکات، لازم است بدهد یا نه؟ اگر اموالش سال بر آن گذشت مازاد بر مؤونه‌اش بود که مثلاً حقوق چی‌ها را بخواهد بدهد و فلان، آیا خمس باید بدهد یا نه؟ آیا امر به معروف وظیفه مثلاً امر اعتباری‌ها! مثلاً سازمان تبلیغات. به‌عنوان سازمان تبلیغات نه آقای کذا که ... آقای سازمان تبلیغات وظیفه امر به معروف نهی از منکر دارد یا ندارد؟ آیا حوزه علمیه نه این آقا و آن آقا، حوزه علمیه که یک امر اعتباری است. این وظیفه امر به معروف دارد یا ندارد؟ و هکذا. این‌ها می‌فرمایند چون باید ادله‌ی خاص هر باب را دید کذا و این‌ها، این‌ها را ما فعلاً بحث از آن نمی‌کنیم. اما آن‌که بحث می‌کنیم معاملات بالمعنی الأخص است. یعنی می‌خواهیم بگوییم بیع و شراعی و قرض و این چیزها. مضاربه و مزارعه و

مساقات و صلح و این کارهای وام و امثال ذلک، ما در این ابواب از این‌ها می‌خواهیم بحث بکنیم نه آن بحث‌ها. چون آن‌ها یک ضابطه کلی ندارد. ولی این‌ها ضابطه کلی دارد. چون این‌ها ضابطه کلی دارد از این‌ها بحث می‌کنیم دون آن‌ها. می‌فرمایند که و چون بحث از احکام تکلیفیه و وضعیه‌ای که متعلق به معاملات بالمعنی الاعم مثل وجوب امر به معروف و دیگر مباحث و مرتبط به ادله‌ی وارده‌ی در ابواب خاصه در فقه هست. هر کدام به یک بابی مرتبط می‌شود. مثل ادله‌ی وارده‌ی در باب خمس یا در باب زکات. و همچنین وظائف حاکم و والی. خب حاکم به‌عنوان یک امر اعتباری کلی. یا والی وظائفش در مثلاً اسلام چیه؟ این‌ها. این به‌طور کلی. این‌ها را بحث نمی‌کنیم. «ولا تنضبط تحت قاعدة کلیة»، این‌ها تحت یک قاعده کلی منضبط و و منظم نمی‌شوند. از این جهت جابه‌جا، جابه‌جا آن فقیه باید بحث کند به سر جای خودش. «فإننا نحیل البحث عن» این احکام به ابواب مناسبتش در فقه. «ونبحثها هنا فقط عن الأحكام المرتبطة بالمعاملات بالمعنی الأخص» یعنی عقود و ایقاعات. چرا؟ چون این‌ها ضابطه‌مند است. و قاعده کلی دارد. از این جهت این‌ها را مورد کلام قرار می‌دهیم ان شاءالله. و صلی‌الله علی محمد و آله‌الطاهرین.

پایان